

نکوهش مکن

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
برون کن ز سر باد خیره سری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بد
مدار از فلک چشم نیک اختری را

بسوزند چوب درختان بی بر
سزا خواهی این است مر بی بری را

صفت چند گویی ز شمشاد و لاله
رخ چون مه و زلفک عنبری را

به علم و به گوهر کنی مدحت آن را
که مایه ست مر جهل و بد گوهری را

به نظم اندر آری دروغ و طمع را
دروغ است سرمایه مر کافری را

بسندسته ست با زهد عمار و نوذر
کند مدح محمود مر عنصری را

من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این قیمتی در لفظ دری را